بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 26 اذر 1397.

خب بحث جلسه قبل را در مورد نحوه وجوب اجزاء یک مقداری توضیح بیشتر عرض کنم عرض شد که مرحوم آقای خویی می فرمودند که اجزاء نمی تواند به وجوب غیری متصف شود. به دلیل اینکه اجزاء عین کل است و بنابراین معنا ندارد که اجزاء وجوبش وجوب غیری باشد. خب ما ببینیم آیا واقعا مطلب چنین است یا نیست؟ ببینید ما وجوب که از مرحله محرکیت یک جعل انتزاع می شود متعلَّق وجوب تصویر ذهنی است. صورت ذهنیه ای که یک واجب دارد شارع به این صورت ذهنیه نگاه می کند می بیند که این تصویر در خارج وجود ندارد من را تحریک می کند که این تصویر را در خارج ایجاد کنم. تصویر یک جزء با تصویر کل مغایر هستند. ولو در عالم خارج جزء، جزئی از کل است. ولی تصویر جزء غیر از تصویر کل است یعنی آن صورت ذهنیه و اینها مغایر هستند و همین مقدار برای اینکه به اینها دو تا وجوب تعلّق بگیرد کفایت می کند. ببینید یک کسی که یک اراده ای دارد اراده تکوینیه من وقتی یک مجموعه را بما هو مجموعه را نگاه می کنم و می بینم در عالم خارج این مجموعه وجود ندارد اراده ام متمشی می شود به اینکه این مجموعه را محقق کنم. البته حتی در جایی که بعضی از اجزاء این مجموعه هم در عالم خارج هست محقق است من این مجموعه را که نگاه می کنم می بینم این مجموعه در عالم خارج نیست. بنابراین می خواهم کاری کنم که این مجموعه در عالم خارج محقق شود. اگر اجزایی از این مجموعه در عالم خارج موجود باشند محقق مجموعه در این صورت ایجاد سایر اجزاء است. باید سایر اجزاء ایجاد کنم تا این مجموعه ایجاد شود. بنابراین آن که این کل را تحقق می بخشد یعنی این تصویر ذهنیه کل را در عالم خارج عینیت می بخشد احیانا ممکن است یک شیء خاصی باشد یعنی همه اجزاء نباشد چون بعضی از اجزاء آن از قبل محقق باشند ولی اینکه در عالم خارج محقق این مجموعه چیست این همان بحث واجب غیری است دیگر. واجب غیری یعنی آن چیزی که برای اینکه این شیء تحقق پیدا کند متوقف بر آن است. البته بعضی شیء ها توقفش در عالم خارج هم هست بعضی شیء ها توقفش فقط در عالم ذهن است یعنی تغایری که هست تغایر در عالم ذهن است و همین تغایر در عالم ذهن کافی است برای اینکه یک وجوب غیری به آن تعلّق می گیرد ما وقتی تصویر می کنیم کل ان مجموعه را شرط اینکه این مجموعه در ضمه مکلّف قرار گیرد به تحریک نسبت به غیر صورت بگیرد این است که این مجموعه بما هو مجموع در عالم خارج تحقق نداشته باشد. نسبت به اجزاء هم وقتی ملاحظه می کنیم شرط اینکه نسبت به آنها وجوب تعلّق گیرد این است که هر جزئی را که جداگانه در نظر بگیریم متوقف بر این است که آن جزء در عالم خارج تحقق نداشته باشد. البته این را توجه فرمایید من وقتی کل مجموعه را در نظر می گیرم مجموع من حیث المجموع را این مجموعه در واقع یک نوع محرکیتی نسبت به اجزاء غیرموجودش یعنی وجوب کل بما هو کل یک محرکیتی نسبت به اجزاء غیرموجودش دارد. من این را درست است که آن که باعث می شود که اراده من تعلبق بگیرد به این کل مجموعه بما هو کل و آن چیزی که اراده به جزء بما هو جزء هم همه اینها معلول یک چیز است معلول علم من به ملاک دار بودن کل است. چون من این کل را ملاک دار می بینم محبوب من هست محبوب بودن کل باعث می شود که آن مجموع من حیث المجموع را بخواهم در عالم خارج تحقق ببخشم هر جزئی هم که روی آن دست بگذارم چون این جزء در تحق محبوب من دخالت دارد در نتیجه اراده من نسبت به آن جزء هم تعلق می گیرد یعنی در واقع در عالم ذهن که ما تصور می کنیم هم یک اراده به کل داریم کل بما هو کل وقتی که این کل بما هو کل موجود نیست این اراده نسبت به کل بما هو کل وجود دارد این اراده نسبت به کل بما هو کل محرکیت نسبت به اجزاء غیرموجوده به این کل را ایجاد می کند. شارع نسبت به این کل است. محرکیت هم نسبت به این کل است. یعنی من می خواهم این کل در عالم خارج محقق باشد. نتیجه این که این کل در عالم خارج بخواهد محقق شود این است که من را به طرف اجزاء غیرموجوده از این کل تحریک می کند. این اراده نسبت به کل اراده نسبت به مجموع اراده اجزاء اجزاء غیر موجوده هم در آن هست یعنی همین محرکیت نسبت به این کل محرکیتی نسبت به اجزاء غیرموجوده اش هست ولی در عالم ذهن وقتی من خود جزء را جداگانه ملاحظه می کنم می بینم این را دوست دارم این را می خواهم ایجاد شود

اراده تکوینی را که ما ملاحظه کنیم من هم اراده نسبت به کل دارم که اراده نسبت به کل اراده و محرکیت نسبت به اجزاء غیرموجوده را ایجاد می کند. یک موقعی اصلا کل را در نظر نمی گیرد جزء را در نظر می گیرم من می بینم که این جزء دخالت دارد در تحقق مطلوب من در تحقق مطلوب من دخالت دارد در نتیجه من او را نسبت به او اراده پیدا می کنم پس بنابراین عرض ما این است که ما در واقع دو تا اراده داریم یعنی ما می خواهیم بگوییم که هم اجزاء غیر موجوده از وجوب بوسیله اراده نسبت به کل نسبت به آنها اراده انبساط پیدا می کند نسبت به آنها اراده محرک من می شود هم یک اراده غیری یعنی ظاهر تعبیر مرحوم آقا سید محمد فشارکی این است که فقط یک اراده غیریه نسبت به اجزاء هست. ما می خواهیم بگوییم نه هم اراده نفسیه نسبت به اجزاء غیرموجوده است هم ضمنی هم غیری. و اینها با هم دیگر منافات ندارند. اینها با هم دیگر منافات ندارند یعنی ذهن انسان وقتی که آن جزء را در ضمن کل ملاحظه می کند یعنی وقتی آن کل را تصور می کند می بیند این کل در عالم خارج موجود نیست شوق و اشتیاق نسبت به تحقق این کل در آن ایجاد می شود. شوق نسبت به تحقق کل شوق نسبت به تحقق اجزاء غیرموجوده از این کل را ایجاد می کند. یعنی خود همان شوق، شوق نسبت به کل شوق نسبت به تحقق اجزاء غیرموجوده هست.

سؤال:

پاسخ: نه شامل موجود آن ملازمه ندارد. یعنی شوق نسبت به این کل من حیث الکل است. نه این کل را من می خواهم در عالم خارج محقق کنم. این را لحاظ وحدانی در نظر بگیرید. نه نه وحدانی ولو آن را می گیرد ولی محرکیتش نسبت به کل بما هو کل است. محرکیتش نسبت به کل بما هو کل من را تحریک می کند که یعنی این باعث می شود همین نه اراده دوم نه نه همان اراده نسبت به ببینید من می خواهم این نگاه می کنم این تصویر در عالم خارج نیست. دلم می خواهد این تصویر در عالم خارج بیاید. اینکه این تصویر در عالم خارج بیاید به این نیست که این اجزاء غیر اجزاء موجوده اش هم در عالم خارج بیاید.

سؤال:

پاسخ: نه ببینید یک موقعی من اجزاء را در ضمن کل ملاحظه می کنم یعنی به نظر وحدانی همین الآن جزء را مستقل از جزء دیگر ملاحظه نمی کنم می خواهم بگویم این کل بما هو کل دلم می خواهد در عالم خارج تحقق پیدا کند.

این محرکیت نسبت به تک تک اجزاء ندارد. محرکیت نسبت به کل بما هو کل دارد. محرکیت نسبت به کل بما هو کل محرکیت به اجزاء غیرموجوده است. بحث این است محرکیت نسبت به کل بما هو کل صرفا محرکیت نسبت به اجزا غیرموجوده است. ولی اگر اجزاء را در عالم تصور و ذهنیت جدا جدا ملاحظه می کنیم. هر جزء را که ملاحظه می کنیم می بینیم این جزء برای اینکه آن کلی که محبوب من هست محقق بشود باید این جزء بیاید پس بنابراین اراده من نسبت به این جزء تعلق می گیرد این است که به نظر می رسد که حب انسان نسبت به یک کل این حب سبب می شود که

سؤال:

پاسخ: ولو در ضمنش هست. عیب ندارد آن یک نکته دیگر است. در مورد آن نکته اش صحبت می کنیم. آن منافات با عرض ما ندارد. ما می خواهیم بگوییم اگر من مرید کل را تصور بکنم می بینم که می خواهم این کل در عالم خارج تحقق پیدا کند اگر جزء را تصور کنم می بینم نسبت به این جزء اراده دارم یعنی این دو اراده، اراده هایی هست که معلول یک شیء واحد هستند. معلول محبت نبست به کل است.

سؤال:

پاسخ: بله یعنی در واقع امر به ذی المقدمه نسبت به مقدمه اش هم محرکیت دارد یعنی یک عرض کنم اراده من اراده که می کنم ذی المقدمه را این من را تحریک می کند به مقدمه خود مقدمه را هم که ملاحظه می کنم می بینم نسبت به این می خواهم درعالم خارج محقق شود. یعنی در واقع هم امر به ذی المقدمه محرکیت نسبت به مقدمه دارد خود امر مقدمه را هم ذهنا که تصور می کنم می بینم این را دوست دارم.

سؤال:

پاسخ: بخاطر آن هست ولی چیز دیگر است. دو بحث است یک بحث این است که این دو تا اراده ها معلول یک شیء هستند درست است اینها همه معلول این هستند که من نسبت به این کل حب دارم. محبت نسبت به کل اراده نسبت به کل و بالتبع محرکیت نسبت به جزء را

اراده نسبت به کل خودش محرکیت نسبت به جزء دارد. در غیری هم همین است یعنی عین همین یعنی بین واجب به اصطلاح مقدمه داخلیه و خارجیه به اصطلاح آقایان در نحوه تحریک هیچ فرقی نیست. هر دو اینها محرکیت شارع نسبت به کل خود همین محرکیت نسبت به اجزاء غیرموجوده است

سؤال:

پاسخ: نه هست خودش هست. همین محرکیت است. ما می خواهیم این را می خواهیم خارجیت ببخشیم. این را می خواهیم خارجیت ببخشیم خود همین که ببینید در عالم خارج

عالم خارج عالم تکثرات است. من نگاه می کنم می بینم این در خارج نیست. این در خارج نیست چه چیزی نیست؟ کل بما هو کل نیست. بنابراین این که من را تحریک می کند که این را ببرم خارج تحریک نمی کند که آن چیزش را هم ببرم خارج. آن جزء موجودش را هم ببرم خارج.

سؤال:

پاسخ: یعنی ببینید یک موقعی من در عالم تصور من یک صورت ذهنیه ای تصور می کنم خارج را تصور می کنم می گویم این صورت ذهنیه در خارج نیست. این صورت ذهنیه ای که در خارج نیست من را تحریک می کند که بروم بعضی چیزها را در عالم خارج ایجاد کنم. این که این صورت ذهنیه در خارج نیست یک موقعی من را تحریک می کند که بروم یک چیزهایی را ایجاد کنم یک موقعی این است که این که این جزء در خارج نیست من را تحریک می کند.

سؤال:

پاسخ: نه به آن کار ندارد معلول آن است یعنی یک موقعی من در عالم ذهن می گویم این صورت ذهنیه در خارج نیست پس بروم این صورت ذهنیه را در خارج موجود کنم. خب همین که نه این صورت ذهنیه را که می خواهم در خارج موجود کنم باید تکثر خارجی اش را ببینم نمی شود یعنی درست است که صورت ذهنیه یعنی این مشکلی که ما داریم از یک طرف صورت ذهنیه یک جنبه وحدت دارد. وجود خارجی اش جنبه تکثر دارد من این صورت ذهنیه را که می بینم می بینم که این یک مجموع من حیث المجموع هست که در خارج نیست. درست است که در واقع تحریک حرکت از صورت ذهنیه به وجود خارجی است. این صورت ذهنیه من را یک مبدأ حرکت داریم یک منتهی حرکت داریم یعنی حرکتی که اراده یک نوع حرکتی است در ذهن مرید از ذهن به خارج. یک موقعی کل بما هو کل را در نظر می گیریم می گوییم این کل بما هو کل من را تحریک می کند به چه؟ به اینکه آن اجزاء غیرموجوده را ایجاد کنم. اجزاء موجوده را که تحریک نمی کند. یک موقعی آن حرکت را که ملاحظه می کنم حرکت اجزاء به اجزاء است. یعنی حرکتی است که این جزء را در عالم ذهن نگاه می کنم می بینم این جزء که نیست پس باید خارجیت ببخشم. یعنی بحث

سؤال:

پاسخ: کلی که تصور می کنم می بینم در عالم خارج این کل موجود نیست. بنابراین این کل من را تحریک میکند که آن اجزاء غیرموجوده را موجود کنم.

نه مستقیم ما می توانیم تصویر کنیم یعنی لازم نیست که

یعنی در واقع ببینید مشکل قضیه ما این است که هم باید این کل را فانی در خارج دید هم فانی در خارج ندید. یعنی یک تصویری که اینجا هست اینگونه است. حالا علی أیّ تقدیر این را یک موقعی من با حاج اقا صحبت می کردم حاج اقا این طور می فرمودند که در واقع اجزاء هم به یک معنا واجب نفسی ضمنی هستند هم واجب غیری هستند. اجزاء را اگر با کل ملاحظه کنیم واجب نفسی ضمنی هستند اجزائ را مستقل ملاحظه کنیم واجب غیری هستند و اینها با هم دیگر منافاتی هم ندارند هر چند این دو تا وجوب ها و این دو اراده ها معلول یک شیء است حالا اگر وجوب را به معنای یک اعتبار بدانیم ممکن است مولا یکی از این دو تا اعتبار را بیشتر نکرده باشد اعتبار بما هو اعتبار بحث سر آن حقیقت محرکیت است. آن حقیقت محرکیت بسته به این دارد که من چطوری این را ملاحظه می کنم. علی أیّ تقدیر ان که من بیش از همه می خواهم روی آن تکیه کنم این بحث است محرکیت

مرحوم اقای صدر یک مطلبی در بحث واجب ضمنی دارند می گویند که اجزاء در این وجوبات ضمنیه وجوبات ضمنیه ای که در اجزاء دارند این وجوبات ضمنیه متلازمه ثبوتا و سقوطا. فرض کنید یک شیئی که ده جزء دارد این 10 جزء اگر وجوبی به آن تعلق بگیرد همه با هم به آن وجوب تعلق می گیرد با هم هم وجوب ساقط می شود ایشان این طوری تصویر می کنند در حالی که این مطلب درست نیست. هر جزئی از اجزاء که محقق شد وجوبش ساقط می شود. سقوط وجوب نسبت به هر جزئی حالا این را ضمنی تصویر کنیم غیری تصویر کنیم از آن مرحله بحث قبلی بگذریم که حالا اینها دو تا است یکی است هر چه می خواهیم تصویر کنید اگر شما می گویید که کل هم محرکیت دارد و این محرکیتی که نسبت به هر جزء هست به نحو غیری نیست همان محرکیت نسبت به کل است. کل محرکیت نسبت به اجزاء غیر موجوده دارد. بنابراین هر جزئی که ایجاد می شود آن محرکیت وجوب تغییر می کند یعنی در واقع این وجوب بقائا تغییر می کند. وجوب روح وجوب که جنبه محرکیت و خواست از غیر است یعنی در صدد تحصیل شیء از غیر بر آمدن و در ذمه غیر گذاشتن هست وقتی یک شیئی ایجاد شد دیگر از ذمه آن هم ساقط شده است. هر جزئی از اجزاء واجب که ایجاد می شود از ذمه مکلّف خارج می شود محرکیت نسبت به آن جزء از بین می رود محرکیت نسبت به جزء های دیگر موجود است.

سؤال:

پاسخ: نه مراعات حالا آن یک نکته دیگر است عرض می کنم این دو تا با هم دیگر منافات ندارد فرض کنید برای اینکه مطلب واضح تر شود شما جایی را در نظر بگیرید که جزء قابل اخراج از جزئیت نباشد. جزء همیشه به جزئیت خود یعنی آن صحت تأهلیه جزء از بین نرود. خب اگر صحت تأهلیه جزء از بین نرود من دیگر نسبت به جزء هیچ تحریکی ندارم. نسبت به جزء دیگر در عهده عبد گذاشتنی در کار نیست. تمام شد ساقط شد حالا این را توضیح می دهم که این ساقط شد یعنی چه.

این معنایش این نیست که لازم خب بنابراین محصّل عرض ما این است که اینکه مرحوم آقای خویی می فرمایند اجزاء متصف به وجوب غیری نیستند نه اجزاء متصف به وجوب غیری هستند و مشکلی در ما نحن فیه نیست. خب البته حالا یک بحثی مرحوم آقای صدر در بحث تحلیل وجوبات ضمنیه دارد آن بحث دوباره به نظرم رسید در مورد آن هم یک مقداری صحبت کنیم مناسب است بعدا یک مقداری مکمّل این بحث در بحث آینده که تقریب دیگری برای انحلال علم اجمالی در ما نحن فیه این است که اقل واجب است به وجوب مردد از وجوب استقلالی و وجوب ضمنی آنجا در مورد حقیقت واجب ضمنی صحبت می کنیم آن یک مقداری شاید در روشن شدن این بحث هم مفید باشد. پس بنابراین به نظر می رسد از این دو مقدمه که اجزاء متصف به وجوب غیری هستند مقدمه اول که تام است مقدمه دوم این است که آیا وجوب غیری اجزاء یعنی وجوب مردد بین وجوب نفسی و وجوب غیری باعث می شود که علم اجمالی را منحل کند یا خیر. مرحوم اقای صدر می فرماید که این باعث نمی شود وجه ان هم این است که وجوب غیری تنجیزاور نیست. ان چیزی تنجیز آور است که وجوب نفسی باشد اما وجوب غیری تنجیز آور نیست. ولی به نظر می رسد که وجهی ندارد که وجوب غیری تنجیزآور نباشد. به تعبیر دیگر ترک المقدمه بما انه سبب لترک ذی المقدمه عقاب آور است ما نمی خواهیم بگوییم ترک المقدمه بما هو ترک للمقدمه عقاب اور است. نه مقدمه بما هو ترک لذی المقدمه عقاب اور است. همین تنجیز است دیگر تنجیز چیزی غیر از این نیست. یعنی عدم اتیان به شیء عقاب بیاورد حالا چرا عقاب بیاورد به خاطر اینکه خودش مطلوب است یا بخاطر اینکه چیز دیگری مطلوب است و ترک این ترک ان است آن مهم نیست پس بنابراین من اگر فرض کنید یک شیئی را من نمی دانم خودش نفسا واجب است یا مقدمه یک وجوب ذی المقدمه ای است در واجبات غیریه نمی دانم شارع مقدس وضو را وجوب نفسی دارد وجوب یا وجوب غیری دارد. فرض کنید نماز هم واجب است در موارد معمولی ها. نماز هم واجب است و خب اینجا من میدانم که وضو را باید اتیان کنم و وضو عقاب اور است بر من یا عقاب اورش به خاطر اینکه خودش واجب است یا به خاطر اینکه ترک نماز هست و همین کافی است برای اینکه

سؤال:

پاسخ: یعنی به جهت اینکه من این مقدمه را ترک کردم این مقدمه باعث می شود ذی المقدمه طرد شود

سؤال:

پاسخ: نه بحث آن مهم نیست بحث من این است که ترک این مقدمه برای من عقاب می آورد. همین مقدار کافی است حالا اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. تنجیز یعنی اگر این را نیاورید عقاب می شوید حالا اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. بنابراین از این جهت مرحوم آقای خویی اینگونه مطرح کرده اند ولی به نظر می رسد که با وجود درستی این مطلب واجب غیری تنجیز اور هست ولی به نظر می رسد که ادعای انحلال را درست نمی کند. توضیح و ذلک مطلبی بود که در جلسه قبل هم اشاره کردم حالا می خواهم بیشتر بازش کنم. آن این است که مقدمه وجوبی که دارد وجوب مقدمه به نحو واجبش مقدمه موصله است. من مقدمه ای که ما را به ذی المقدمه برساند ان واجب است. ببینید نماز نه جزء معلوم دارد. جزء دهم مشکوک است. شما می گویید این 9 جزء من می دانم یا این 9 جزء وجوب نفسی دارد یا وجوب غیری دارد. بنابراین جزء دهم واجب نیست اتیان شود چون آن برائت نسبت به او جاری می کنیم. بحث این است که این که ما می گوییم این 9 جزء وجوبش معلوم بالتفصیل هست چه وجوبش 9 جزئی که مستقل از ده جزء و منفرد از ده جزء اورده شود این وجوبش معلوم نیست. ممکن است وجوب روی ده جزء باشد اگر وجوب روی ده جزء باشد 9 جزئی که در ضمن ده جزء است مصداق واجب است. واجب ما 9 جزء در ضمن ده جزء است. بنابراین 9 جزئی که مجرد ما می خواهیم بگوییم که اگر شما 9 جزء را بیاورید حتما معلومتان را اتیان کردید. معلوم بالتفصیل. معلوم بالتفصیل من این است که این نه جزء وجوب دار. وجوبی که نسبت به آن نه جزء هست احیانا به تنهایی اگر وجوبش استقلالی باشد اگر وجوبش نفسی باشد اگر وجوبش غیری باشد نه جزء در ضمن ده جزء واجب است. بنابراین ان وجوبی که من نسبت به ان علم دارم اگر بخواهم امتثال قطعی اش کنم باید ده جزء را بیاورم. امتثال قطعی آن معلومی که نسبت به اجزاء دارد با امتثال اکثر است.

سؤال:

پاسخ: نه شما می خواهید بگویید که اگر نه جزء را آوردم حتما آن چیزی را که نسبت به او علم دارم اتیان کردم. معلوم نیست این پس بنابراین اگر شما می گویید که علم اجمالی یعنی علم تفصیلی دارم به نه جزء. خب عیب ندارد ولی نحوه علم تفصیلی چیست؟ نحوه علم تفصیلی اش این است که ما این نه جزء را یعنی روح قضیه این است که این علم تفصیلی که اینجا یعنی دقیقا اگر دقت کنیم این علمی که به نام علم تفصیلی نسبت به نه جزء دارید هیچ فرقی با علم اجمالی شما ندارد. من علم دارم یا این نه جزء وجوب نفسی دارد یا این نه جزء وجوب در ضمن کل دارد.

سؤال:

پاسخ: وجوب غیری. وجوب غیری یعنی چه؟ یعنی نه جزئی که من را به ده جزء می رساند. نه جزئی که من را به ده جزء نمی رساند

اگر شما نه جزء اوردید به ده جزء نرسیدید بنابراین وجوبش وجوب غیری است اصلا امتثال نکردید. بنابراین ما در واقع شما می خواهید نتیجه چه بگیرید نتیجه بگیرید که آن چیزی که به عهده من آمده است نه جزء مجرد است این نمی شود نتیجه گرفت. آن چیزی که به عهده من هست نه جزء مردد بین اینکه مجردا بتوانم اتیانش کنم یا باید در ضمن کل اتیانش کنم بنابراین اینکه من نه جزء تنها می آورم معلوم نیست امتثال شده باشد.

سؤال:

پاسخ: بحث سر همین است که این علم اجمالی ما هم همین است. یعنی این علم تفصیلی ما با آن علم اجمالی هیچ فرقی ندارد. بحث این است که این آقایان آمده اند آن علم اجمالی را با یک علم تفصیلی به تصور خودشان منحل کرده اند که این علم تفصیلی از جهت از هیچ مرحله ای با آن علم اجمالی فرق ندارد. یعنی شما علم اجمالی دارید که یا نه جزء واجب است یا ده جزء واجب است. این علم اجمالی اگر بخواهید امتثال کنید باید ده جزء کنید تا حتما امتثال شود. این علم تفصیلی که دارید علم تفصیلی دارید که این نه جزء یا به تنهایی واجب است یا در ضمن ده جزء واجب است. اگر بخواهیم این علم تفصیلی را امتثال کنیم باید ده جزء را بیاوریم تا این علم تفصیلی امتثال شده باشد.

سؤال:

پاسخ: چطور می شود برائت جاری کرد. بحث سر این است که برائت جاری کردنش متوقف بر این است که

بحث سر این است نکته اش را نگرفتید بحث سر این است که

اگر غیری باشد نفسی بودنش که چیز نیست که نفسی بودنش که ثابت نیست.

نه بحث سر این است که شما شارع به شما گفته است که یا نه جزء را بیاور به تنهایی یا نه جزء را در ضمن ده جزء را. آن چیزی که من یقین دارم 9 جزء محمله است نه 9 جزء مطلقه است. و 9 جزء محمله علم اجمالی را منحل نمی کند

قدر متیقن ندارد اصلا ندارد بحث سر این است که قدر متیقن ندارد. علی أیّ تقدیر شارع می گوید این نه جزء را یا به تنهایی

نه اگر ده جزء واجب باشد آوردن 9 جزء هیچ فایده ندارد. این را وجدانا بعضی چیزها من تصورم این است که ببینید شما حالا این را بگذارید فردا یک مقداری تکمیلش کنم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد